

سفارش دستور داده بودم حاضر شود به مقبره ملک فواد و آرامگاه موقت رضا شاه پهلوی تقدیم نمودم.^(۱)

دیدار اول به نمایندگی دربار ایران این واقعیت را تفهیم نمود که باید خیلی صریح و بی‌پرده بدون آن که بخواهد حاشیه برود مقصودش را عریان بیان نماید.

مناسب چنان دیدم که تشریفات مصنوعی معمولی را کنار گذاشته صمیمانه و عاری از هرگونه تصنع و تکلفی موضوع علیاحضرت ملکه فوزیه را که قهراً باید در آینده نزدیکی وارد مذاکره شوم در همین مجلس اول با کمال صداقت و صراحت با او صحبت کنم که به حسن تأثیر نزدیک‌تر باشد لذا به ایشان اظهار داشتیم که قسمت رسمی و تشریفات ملاقات من و شما تمام شد، یعنی پذیرائی نخست وزیر مصری از سفیر ایرانی به پایان رسید حالا می‌خواهم دوستانه و برادرانه و با روح مشرق‌زمینی خودمان چند لحظه با شما صحبت کنم.

این دیدار با آقای محمود فهمی نقراشی پاشا نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه مصر صورت می‌گیرد. آن دو مدتی در این مورد به بحث می‌پردازند. نماینده دربار یعنی سفیر ایران آقای قاسم غنی مسایل عاطفی را مطرح می‌کند و سعی می‌کند از زاویه احساسی به قضایا وارد شود بلکه بتواند آهوی رمیده را به آشیانه باز گرداند:

ایشان مادر فرزند معصوم نازنینی چون والا حضرت شهدخت شهنازاند، این طفل محتاج به شفقت و عنایت مادرانه است این طفل هر روز بیشتر از روز پیش استشعار حاصل می‌کند که مادرش از او دور است و «مامان» می‌طلبد و طفل فوق‌العاده حساسی است شما از نظر معرفة النفس تأمل فرمائید که این پیش‌آمد تا چه پایه در روح او مؤثر است.

آیا این تعهد اخلاقی، وظیفه مقدس دیگری برای علیاحضرت فوزیه پیش نمی‌آورد.

بعد از این بحث سفیر ایران از موضع تواضع و فروتنی و ندامت از طرف شاه حرف می‌زند و تأکید می‌کند هر چه ملکه بگویند، شاه فرمانبردار است و شاه در صدر است که

رفع کدورت نماید و جبران کند.

علیاحضرت هر نظری راجع به زندگی درباری و شخصی خود داشته باشند
اعلیحضرت شاهنشاه رعایت خواهند فرمود اینها همه آسان است امر مهم آن
است که ایشان تغییر فکر بدهند و وظائف ملکه‌ئی و مادری و همسری خود را
مدنظر بگیرند.

آقای نقراشی پاشا نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه مصر با سفیر ایران همدردی
می‌کند و نشان می‌دهد که از آن پیشامد متأسف است و تأکید می‌نماید جهت آشتی تلاش
و سعی وافری مبذول دارد بلکه این رشته گسسته بار دیگر گره بخورد:

نقراشی پاشا طی صحبت‌هایش فوق‌العاده متأثر شد به طوری که قیافه
خاصی پیدا کرد و صدایش تغییر کرد و دست مرا گرفت و گفت:
«به شما تبریک می‌گویم که آن قدر صادق و صریح هستید که در روح من
این تأثیر عمیق را ایجاد کردید و مرا تکان دادید. شما به روح مشرق زمینی و
تارهای حساس قلب او آشنائید.

من با همان روح صراحت و صداقت به شما قول می‌دهم که تا شما و من در
این مملکت با هم تماس داریم نه با روح تشریفات اداری بلکه با روح برادری و
جوانمردی با هم کار کنیم و نیز به شما اطمینان می‌دهم که شما با این صداقت و
حسن‌نیتی که دارید در شخص اعلیحضرت ملک فاروق مؤثر خواهید شد ولی
با صبر و متانت و پشت کار یقین دارم شما این صفات را واجد باشید. ممکن
است اعلیحضرت در دفعه اول وارد این مواضع نخواهند بشوند و شما را
مواجهه با مانع کنند، [ولی] شما دل‌سرد نشوید باز هم تکرار کنید هرگاه در اقدام
اول نتوانستید فتح باب مذاکرات کنید من فقط یک نفر را توصیه می‌کنم و آن
جناب ابراهیم عبدالهادی پاشا رئیس دفتر مخصوص اعلیحضرت است که
مرد فهمیده خیرخواهی است و در شخص ملک تأثیر بسیار دارد و اما من مرتباً
رفیق و کمک و مشاور شما خواهم بود و در موقع مناسب هرگاه لازم شد خود
من وقت خاصی از ملک خواسته روح جمیع این قضایا را به او روشن کنم.

نقراشی پاشا مکرر اندر مکرر اظهار کمال دوستی و صمیمیت کرد و تمام

صحبت‌های قدوی را با تأکید تمام قبول داشت.

جالب است که بدانیم شخصی را که سفیر ایران به دنبالش بود تا بلکه رشته پاره را گره بزند، خود در حال فصل و جدائی بود، که مصداق کوری که عصاکش کور دگر شود را عینیت می‌بخشد:

صحبت‌هایی که با کمال تأسف ادا می‌کرد یکی این بود که می‌گفت به طور قطع و مسلم بین اعلیحضرت فاروق و علیاحضرت ملکه فریده فصل واقع خواهد شد یعنی قریباً منجر به طلاق می‌شود. صبح عید اضحی تلگراف تبریک عید حضور علیاحضرت ملکه فوزیه و اعلیحضرت ملک فاروق و علیاحضرت ملکه فریده عرض کرده که سواد آن عیناً برای مزید اطلاع تقدیم می‌شود و نیز دفتر والا حضرت محمدعلی پاشا را در قصرالروضه امضاء نمودم.

از تهران ابراز ناآرامی و تشویش می‌شود و برای اطلاع و تحریک احساس مادری دست به یک رشته اقدامات عاطفی زده می‌شود؛ نامه و تلگرافی از زبان شهناز به قاهره مخابره می‌گردد بلکه مقاومت همسر رمیده و دلگیر شکسته شود:

تلگراف رمز از دفتر مخصوص شاهنشاهی به سفارت

جناب آقای دکتر غنی سفیر کبیر شاهنشاهی عطف به تلگراف شماره چهار - احوال پرسی شهناز را به شرح زیر کشف و به علیاحضرت ملکه فوزیه برسانید.

«علیاحضرت ملکه فوزیه مادر عزیزم دوری شما اصولاً خیلی به من سخت می‌گذرد و حالا به خصوص با سرایت مرض ویا ناراحت‌تر شدم خواهش می‌کنم از حال خودتان به من خبر بدهید انشاءالله خداوند همیشه شما را سلامت نگاهدارد.

«شهناز»

۹۴۹ - رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، شکوه

سفیر ایران توصیه می‌کند گام‌های بلندتری از طرف شاه برداشته شود و به بهانه شهناز و زبان شهناز پهلوی خوشامدگویی و کلمات مهرآمیز مخابره شود:

تلگراف به دفتر مخصوص شاهنشاهی

با ایمان کاملی که به اصابت رأی صواب‌نمای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دارم و اعتراف به اینکه اظهار عقیده و تذکر آن هم به تکرار در پیشگاه مبارک ملوکانه یک نوع جسارتی محسوب می‌شود عقیده فدوی این است که روز پنجم نوامبر، به مناسبت عید تولد علیاحضرت ملکه فوزیه، اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تلگراف محبت‌آمیزی که مخبر از احساسات مرحمت‌آمیز باشد به ایشان مخابره فرمایند و نیز مقرر شود که والاحضرت شهدخت شهناز تلگراف تبریکی به علیاحضرت عرض کنند.

شماره ۶ - مورخه ۱۳۲۶/۸/۹، دکتر غنی

این تدبیر مؤثر واقع می‌شود و شاد که مشتاق و آماده گام پیش نهادن است فوراً پاسخ سفیر را بدین‌سان مخابره می‌کند.

تلگراف از دفتر مخصوص شاهنشاهی

دستخط مبارک را ذیلاً کشف و به مقصد برسانید.

علیاحضرت عزیز ملکه فوزیه عید میلادتان را با بهترین احساسات و ادعیه خالصانه تبریک می‌گویم خوشبختی و سعادت شما را خواهانم.

۱۰۲۴ - دوازده آبان ۱۳۲۶، محمدرضا پهلوی

اما فوزیه وقتی به خواهش و تقاضاهای ملت‌مسانه شاه نمی‌نماید، این امر نشان می‌دهد فوزیه واقعاً از زندگی با شاد و خانوادهاش چنان بیزار بوده که نه به شوهرش حتی به تبریک دخترش هم پاسخی نمی‌دهد. البته چون وی با دربار ایران چندین سال آشنا بوده می‌دانسته که آن پیام ساختگی است:

تلگراف از دفتر مخصوص شاهنشاهی

جناب آقای دکتر غنی سفیرکبیر شاهنشاهی ایران

بر اثر پیشنهاد جناب عالی دستخط تلگراف تبریک شرف صدور یافت و همین‌طور تلگراف تبریک والاحضرت شهدخت شهناز هم صادر، پس از ملاحظه به مقصد برسانید، ضمناً مقرر فرمودند به جناب عالی تذکر بدهد که از

طرف علیاحضرت ملکه فوزیه در موقع میلاد مسعود مبارک ملوکانه تلگراف شادباش نرسیده بود و نیز پاسخ تلگراف والا حضرت شهدخت شهناز را هم نداده‌اند اطلاع خودتان را در این دو مورد اعلام فرمائید که به عرض پیشگاه مبارک شاهانه برسد.

۱۰۳۶ - ۴ نوامبر ۴۷، رئیس دفتر مخصوص، شکوه

باز هم فوزیه بی‌اعتنا نسبت به تصویرهایی که از دخترش دریافت می‌داد، به تهران واقعی نمی‌دهد. شاه به تکاپو می‌افتد و باز هم می‌خواهد، بداند علت بی‌اعتنائی و عدم جواب در مورد رسیدن تصاویری که فرستاده چیست:

تلگراف از دفتر مخصوص شاهنشاهی

جناب آقای دکتر غنی سفیر کبیر شاهنشاهی ایران

نامه شماره هزار و سیصد و نود و پنج (۱۳۹۵) به عرض پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسید فرمودند ابلاغ نماید اقداماتی که به عمل آورده‌اید خوب بوده است مذاکرات و اقدامات خودتان را به ترتیبی که مناسب و مقتضی بدانید ادامه داده و تعقیب فرمائید ضمناً معلوم فرمائید چهارقطعه تمثال والا حضرت شهدخت شهناز که هیچ‌ده روز قبل به وسیله سفارت کبرای انگلیس در تهران به عنوان جناب عالی ارسال شده رسیده است یا خیر.

شماره ۱۰۸۶ - رئیس دفتر مخصوص، شکوه

سفیر شاه مصرانه مأموریتش را جهت راضی کردن خاندان سلطنتی مصر و بستگان فوزیه، ادامه می‌دهد تا سرانجام موفق می‌شود با وسیله قراردادن اطرافیان فوزیه و ملک فاروق با خواهر همسر شاه ملاقات به عمل آورد و در مورد خواست شاه با وی گفتگو کند. مطالبی که بین سفیر شاه و برادر همسر شاه رد و بدل شده از چند جهت حائز اهمیت است:

نخست آن که برخورد بسیار سرد و بی‌اعتنائی ملک فاروق به نامه شاد و از همه مهمتر آب پاک روی دست سفیر شاه ریختن نشان می‌دهد که آنان از شاه و خانواده وی واقعاً بیزارند به گونه‌ای که فوزیه حتی حاضر نیست به خاطر دخترش هم که شده نزد شاه بازگردد. گفتگویی که بین سفیر شاه و ملک فاروق صورت گرفته جنبه تاریخی دارد

و هرگونه ابهام مبنی بر این که خاندان شاه فوزیه را طرد کرده و از همان حرفهائی که در چنین موارد زده می‌شود، به کلی می‌زداید:

اینک صحبت طولانی آقای قاسم غنی - سفیر وقت ایران در مصر - با ملک فاروق - که از مکالمات خسته کننده آن صرفنظر شده و تنها مواردی که با بحث ما در ارتباط است، آورده می‌شود:

شماره ۱۹۳۰ - ۲۳ آبان ۱۳۲۶

دفتر مخصوص شاهنشاهی

شرفیابی خصوصی حضور ملک فاروق

روز سه شنبه ۱۹ آبان بر حسب وقتی که معین شده بود ساعت چهار به قصر عابدین رفتم طلعت پاشا که در مدخل قصر انتظار ورود فدوی را داشت به طبقه بالا برد و بلافاصله احضار شدم تفصیل این شرفیابی را مشروحاً به عرض می‌رسانم که چگونگی آن روشن باشد و بتوان از خصوصیات آن نتیجه گرفت. ... نهایت درجه مهربانی و گشاده‌روئی را ابراز داشتند و یک قدم به جلو میز تحریرشان تشریف آورده دست دادند و اجازه جلوس فرمودند، گفتم احترامات خانواده سلطنتی ایران را تقدیم می‌دارم ضمناً نامه خصوصی را که حامل هستم حضور اعلیحضرت تقدیم می‌دارم نامه را گرفتم و سر آن را باز کرده به طور اختصار نگاهی به صفحات آن نموده روی میز گذاردند و فرمودند...

در این جا سفیر شاه ایران صحبت را به مسئله اصلی می‌کشاند و مطالب مورد نظرش را چنین مطرح می‌نماید:

- فدوی بود به عمل آورد و صحبت را به این نحو به موضوع سوق دادند در اینجا که مناسبتی پیدا شد عرض کردم اجازه می‌خواهم راجع به مشکلی که اشاره فرمودید عرائضی بکنم فرمودند بگویند عرض کردم قبل از اینکه وارد صحبت شوم دو استدعا دارم یکی این است که به من اجازه بدهید که با کمال آزادی تمام و صراحت و روشنی آنچه مکنون ضمیر است در این موضوع به عرض برسانم.

استدعای دیگرم این است که اعلیحضرت پس از مرور کامل بپذیرند آنچه عرض می‌کنم متضمن خیر شخصی اعلیحضرت ملک و خانواده جلیل سلطنتی و مصالح ملت مصر و منافع و مصالح ممالک اسلامی نیز هست من از جنبه وسیعی صحبت می‌کنم و خدا را به شهادت می‌طلبم که از روی کمال صمیمیت و وجدان مصالح دو طرف را در نظر دارم و حاصل استدعای دوم این است که در این اظهارات مرا صرفاً علاقمند به منافع ایران نشمارید بلکه پس از توجه و عنایت مخصوص علاقمند به منافع و سعادت شخص شخص خودتان و ملت مصر هم بشمارید.

پس از این مقدمه وارد صحبت شدم و عرض کردم که من در سال ۱۹۳۸ به معیت جناب آقای جم برای مراسم نامزدی علیاحضرت فوزیه و سپس در ملازمت اعلیحضرت اقدس شهریاری در اوائل ۱۹۳۹-م برای مراسم عروسی به مصر آمدم و از نزدیک در آن امور و سرور شرکت داشتم شوق و شغف من فقط از این باب نبود که والا حضرت ولیعهد آن روز ایران همسر شایسته‌ئی انتخاب می‌کنند که دختر ملک فؤاد و خواهر اعلیحضرت ملک است و منتسب به خانواده سلطنتی یکی از ممالک طراز اول مهم اسلامی است بلکه ضمناً این شغف را هم داشتم که پیوند این دو خانواده متضمن سعادت دو ملت بزرگ ایران و مصر و حسن تفاهم بین دو کشور اسلامی خواهد بود و به این وسیله زمینه حسن تفاهم بین سایر ممالک اسلامی نیز فراهم خواهد آمد و این احساسی را که من داشتم احساس همه ملت ایران مخصوصاً طبقه خواص...

باز هم سفیر شاه سعی دارد مسایل عاطفی را وسیله قرار دهد، از این رو از دختر فوزیه (شهناز) و دل‌تنگی وی برای مادرش سخن می‌گوید، بلکه دل فاروق را به رحم آورد غافل از این واقعیت که ملک فاروق خود در آستانه جدائی و از هم پاشیدن کاشانه خویش است. گراگر طیب بودی سر خود دوا نمودی! اما سفیر بی‌توجه به این واقعیت از یتیم بودن و درد یتیمی «شهناز» صحبت می‌کند که شنیدنی است:

آنگاه شرحی از والا حضرت شهدخت شهناز به عرض رسانیدم که این فرشته معصوم هدف این سرگردانی‌ها و بدبختی‌ها می‌شوند پس از عرض این

قسمت ایشان صحبت را قطع نموده فرمودند:

بلی قسمت تأسف آور موضوع همین است.

بنده باز از والا حضرت صحبت کردم و عرض کرده من در آمریکا بودم قصه‌ئی شنیدم که فوق العاده متأثرم ساخت و آن این بود که در یکی از مجالس توزیع جوایز به ایتام در تحت ریاست عالیّه والا حضرت دایر بود از معلمه خود می پرسند که «یتیم» یعنی چه؟ معلمه توضیحاً عرض می کند این که دختر، مادر نداشته باشد. اعلیٰ حضرت نپسندند که این وضع ادامه بیابد. بزرگترین وظیفه مقدس علیا حضرت پرستاری و تربیت والا حضرت شهذخت است و دین اخلاقی بزرگ ایشان است ادامه این وضع مرضی خاطر خدا و خلق نیست.

ملک فاروق تأکید می کند یک نفر در خاندان سلطنتی بنا به مصالح مملکتی تا امر ازدواج راضی بود و آن هم شخص خودش بوده، و دیگران همگی با ازدواج فوزیه و محمدرضا سخت مخالفت ورزیدند. او اشاره می کند که حتی مادرش ملکه نازلی هم آهنگ مخالف سر می داد. سفیر ایران باز هم به اطاعت و ندامت شاه اشاره می کند و سخت بدین نکته انگشت می نهد که فوزیه در ایران و در خاندان سلطنت آن فوزیه سابق نیست هر چه بخواهد می تواند انجام بدهد و... از این کلام سفیر به خوبی استنباط می گردد که چقدر فوزیه در تنگنا و محدودیت قرار داشته که اینک سفیر شاه خلاف آن رفتار را به عنوان امتیازاتی به وی تفویض می کند، اما ملک فاروق می گوید، مرغ یک پا دارد، که می خوانیم:

فرمودند من همه گفته های شما را تصدیق دارم و شما بدانید که این مواصلت را شخص من روی همین مصالح که شما اظهار داشتید انجام دادم. در آن موقع رجال مصر غالبی از درباری ها و اعضاء خانواده سلطنت همه مخالف بودند حتی مادرم چندان اهمی در این امر نداشت من این مصالح را فکر می کردم و اهتمام زیاد کردم تا این پیوند متحقق شد ولی متأسفانه درست از کار در نیامد من خواهرم را دوست دارم او هم مرا دوست دارد وقتی که از ایران آمد به نهایت درجه علیل و ناتوان بود حالا تازه جانی پیدا کرده است به هر حال نمی تواند و نمی خواهد برگردد من چه می توانم بکنم او تصمیمی را به

طور قطع گرفته و نمی خواهد برود. دوباره فدوی صحبت کردم که به طوری که شنیده‌ام کسالت مالاریای ایشان مقارن تشریف‌فرمائی به مصر سبب ضعف و نفاختی بود تهران محل بدآب و هوائی نیست مرض هم برای بشر امر طبیعی است به طوری که عرض کردم اعلیحضرت یقین بدانید که اعلیحضرت همایون آنچه لازمه سعادت و رضایت خاطر ایشان باشد تهیه خواهند فرمود و به طور اطمینان معروض می‌دارم که هر طور مرضی خاطر مبارک علیاحضرت باشد به عمل خواهد آمد هرگاه بخواهند دربار خود را به وضعی مطابق با سلیقه و میل شخصی در آورند ممکن است هر که را بخواهند و به هر کار بگمارند مختارند پرسنل درباری اعم از مصری یا ایرانی مطابق میل شان ممکن است تهیه شود اینها مسائل فرعی است اساس محبت صادقانه اعلیحضرت همایون شاهنشاه و علاقه‌مندی ایشان به سعادت و نیک‌بختی و رضایت خاطر ایشان است که آن حاصل است یعنی همه اصلاح پذیر است فرمودند: من در هر چه شما وعده می‌دهید شکی ندارم ولی متأسفانه کار از کار گذشته و دیگر دیر شده خواهرم تصمیم قطعی خود را گرفته و من هم هیچ کاری نمی‌توانم بکنم عرض کردم چون در آغاز عرائضم اجازه فرمودید که با جرأت ...

سفیر شاه که می‌بیند ملک فاروق به هیچ عنوان راضی به بازگشت خواهرش نیست سعی می‌کند، شخصاً با فوزیه روبرو شود بلکه بتواند با او مشکلش را حل کند و دل او را توسط تصاویر و تعریف‌های دخترش نرم کند:

باز عرض می‌کنم که عقیده بنده این است که اعلیحضرت ملک نسبت به علیاحضرت امپراطوریس فوزیه نه فقط نسبت برادری دارید بلکه به یک معنی سمت پدری نیز دارید. من قطع دارم که هرگاه اعلیحضرت جداً اراده فرمایند و مصالح شخصی ایشان و مصالح خانوادگی و حیثیت دو مملکت و وظائف ملکدنی و مادری ایشان را توضیح فرمائید اصلاح خواهد شد و تغییر عقیده خواهند داد اعلیحضرت ملک هم نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه و وظائف برادری خود را انجام فرموده‌اید باز به تأکید فرمودند: من کوتاهی نکرده‌ام تمام شده است و دیگر هیچ راه التیام باقی نیست گفتم: استدعا می‌کنم اجازه

فرمائید من حضور مبارک علیاحضرت فوزیه شرفیاب شوم و بکوشم حقایق را گوشزد کنم باشد که با توجه اعلیحضرت تغییر عزمی حاصل شود.
 ملک فاروق به عنوان وکیل تام الاختیار با لحنی نه چندان ملایم بسیار قاطع به سفیر شاه می‌گوید: بیهوده وقتتان را هدر می‌دهید و از قول خواهرش جواب دندان شکن ارائه می‌دهد.

پس از تأملی به این نحو جواب فرمودند که: آقای سفیر شما کسی هستید که هر کسی با کمال میل صحبت با شما را استقبال می‌کند و با خوشوقتی با شما گفت و شنود می‌نماید ولی چون این موضوع تمام شده ایشان نمی‌خواهند که دیگر این موضوع تکرار شود و دوباره مذاکره به میان آید و نخواهند خواست در این موضوع شما را ببینند و آزرده می‌شوند به اضافه هیچ فایده ندارد عرض کردم با همه بیانات اعلیحضرت ملک بنده در این امر مأیوس نیستم گفت: شما خیلی خوش بین هستید.

عرض کردم: من رئالیست هستم و این حقائق را روشن می‌بینم و به آن ایمان کامل دارم و از روی عقیده همه این عرائض را عرض می‌کنم. باز فرمودند: خیلی خوش بین هستید می‌ترسم این خوش بینی سبب شود که در آینده آزرده خاطر شوید و بیشتر نامطلوب به نظرتان بیاید.

و در این موقع که پنجاه دقیقه مذاکرات طول کشیده بود عرض کردم: به احترام وقت گرانبهای اعلیحضرت ملک اجازه مرخصی می‌طلبم و همین قدر عرض می‌کنم که من مأیوس از نزد اعلیحضرت خارج نمی‌شوم یقین دارم اعلیحضرت هم نمی‌پسندید که مأیوس باشم در این موقع حرکت فرمودند...

در پی جواب دندان شکن فاروق، سفیر شاه متوسل به تهران و شخص شاه می‌شود و توصیه می‌کند هر طور شده باز هم شاه نرمش نشان دهد و تأکید می‌کند شهنواز هم به گونه‌ای در این مورد مادرش را تشویق به بازگشت کند:

تلگراف به دفتر مخصوص شاهنشاهی

در این موقع که انتشار ویا در مصر روزبه‌روز زیادتر و به تمام کشور رخنه نموده تصور می‌رود اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تلگرافاً از

علیاحضرت ملکه فوزیه احوال پرسی و ابراز تفقد فرمایند بسیار مناسب خواهد بود و نیز بسیار مناسب است والا حضرت شهدخت شهناز پهلوی تلگرافی در این زمینه مخابره و درباره مادر عزیز خود دعای خیر نماید و از خدا بخواهد که در حفظ الهی محفوظ بماند.

شماره ۹۳ - مورخ ۱۳۲۶/۷/۲۵ - دکتر غنی

سفیرشاه هر چه به این در و آن در می زند بلکه بتواند به وسیله ای شخصاً با فوزیه روبرو شود، قادر نمی شود از این رو ناگزیر به دنبال افراد با نفوذ در دستگاه مصر می گردد تا با زبان خیرخواهانه راهی پیش پایش نهند بلکه از بن بست نجات یابد. وظیفه چند نفر خیرخواه است از جمله شخص شما که مقام فوق العاده نزدیکی به مقام سلطنت دارید و بین خود و خدای خود و وجدان خود و در مقابل تاریخ مملکت خود مسئولید و آنچه را خیر است بگوئید و بقبولانید.

این شخص همه روزه با ملک تماس دارد یعنی هر روز در ساعت معین آید شرفیاب شود زیرا رابطه بین ملک و هیئت دولت و مجلس سنا و مجلس شورای ملی و امور مهمه مملکت او است مرد فهمیده و خوش نییتی است و کاملاً تصدیق دارد که ادامه این وضعیت به زیان دو مملکت است و حیثیت خانواده سلطنتی مصر بیشتر در معرض تحقیر خواهد بود زیرا آنچه استنباط می کنم همین الان مردم نسبت به موضوع علیاحضرت ملک را ملامت می کنند و ناراضی هستند و تصور او می شمردند که هم ترتیب خانواده شخصی خود یعنی مناسبات خود و علیاحضرت ملکه فریده را بهم زده و هم ترتیب خانوادگی خواهر خود علیاحضرت فوزیه را به هم زده.

در ابتدای ورود علیاحضرت فوزیه به مصر در دو سال و نیم قبل چون مقارن با بروز اختلافات بین ملک فاروق و ملکه فریده بود غالب اشخاص حدس می زده اند که علیاحضرت فوزیه برای التیام دادن بین آنها به مصر آمده است در حالی که ظاهراً علیاحضرت فوزیه را نمی گذارند حتی ملکه فریده را....

بی بند و باری افراد خاندان سلطنت مصر به ویژه شخص ملک فاروق محلی برای

رسیدن به مسئله سفیر شاه باقی نمی‌گذارد. آنان که هم از یکدیگر رنجیده و هم نسبت به شاه و خاندان سلطنت دل خونی دارند، سفیر او را هر روز بیش از پیش ناامید می‌کنند، به گونه‌ای که خود وی می‌نویسد:

از طرفی رفت و آمدهای غیرمتناسب ملک فاروق به جاهای عمومی و هتل‌ها و کاباره‌ها و محاط بودن به جمعی که آبرویی ندارند از طرف دیگر حسن رفتار و متانت و صبر و شکیبایی علیاحضرت فریده و پرستاری از اطفال خود و همچنین طول مدت اقامت علیاحضرت فوزیه و رها ساختن مملکت خود همه مسبب شده است که فعلاً نسبت به ملک در این موضوع یک نوع ملامتی داشته باشند که چرا نسبت به خانواده خود لاابالی است.

مادرش در این دو سه ساله اخیر دائماً در مسافرت است که از اینجا دور باشد زن و بچه‌هایش از او جدا هستند پرنسس فائزه زن جوان ترکی به نام محمدعلی روف شده که حیثیت و پایه و مایه‌تی ندارد و به این می‌افزاید سرگردانی علیاحضرت فوزیه را خوب تشخیص داده‌اند که خودرانی و عدم توجه ملک است که این مشکل را به نحو خوشی خاتمه نمی‌دهد.

به هر حال آنچه از فحوای صحبت با عبدالهادی استنباط کردم همه صحبت‌های فدوی را خوب می‌فهمد و کاملاً تصدیق می‌کرد که این وضعیت برای خانواده سلطنتی مصر و ملت مصر خوب نیست.

عکس العمل بدی در ممالک اسلامی دارد و یک نوع محرومیت از حسن اقبال است که علیاحضرت فوزیه نسبت به ملکه‌نی مملکت مهمی لاابالی باشند و قول می‌داد که راهی پیدا کند و در موقع مقتضی با اعلیحضرت صحبت کند و نیز اقدام کند بلکه بتواند موجبات شرفیابی فدوی را حضور علیاحضرت فوزیه تهیه کند.

اما این تمهیدات بی‌نتیجه ماند و سفیر شاه باز برای دیدن شخص فوزیه به دنبال شخص متنفذتر و برنده‌تر و کارا تر می‌گردد. نقراش پاشا در رأس همه جهت این کار قرار می‌گیرد؛ اما جواب نقراش پاشا هم امیدوار کننده نیست سفیر شاه را به فاروق حواله می‌دهد...

همان روز ساعت یک بعد از ظهر نخست وزیر نقراشی پاشا را در عمارت ریاست وزرا ملاقات کردم و با او در دنباله صحبت های قبلی وارد مذاکره شدم و به تفصیل صحبت شد بعضی صحبت ها مکررات همان گفته های قبیل است نقراشی پاشا نیز کمال هم فکری را دارد و می داند که این کار از نظر جنبه عمومی که دارد جزو کارهای سیاستمدار فعلی یعنی رئیس دولت است از نظر وسیع سیاستمداری و موزون نیتی که باید در عالم سیاست ممالک اسلامی شرق وسطی ایجاد کند مکلف است که این مشکل را با حسن وجوه حل کند و راه حسن تفاهم بین مملکتین را صاف نماید.

به فدوی اظهار می کرد که: من به شما تبریک می گویم که همین قدر در اولین مجلس ملاقات موفق شده اید مفصلاً با اعلیحضرت ملک صحبت کنید و اصرار نمانید زیرا عادتاً کم حوصله است و در این قبیل کارها لجاجت می ورزد همین که مفصل با اصرار و ابرام صحبت شده و ادله و براهین اقامه شده و مخصوصاً صحبت را طوری سوق داده اید که قطع نشده و باز موکول به بعد داشته اید که اعلیحضرت مجدداً مذاقه فرمایند بسیار خوب است حالا قدری صبر کنید تا با اعلیحضرت قدری انس...

خوان چندم...

تلاش جهت دستیابی به دامن فوزیه برای سفیر شاه به صورت مبارزهای مداوم و پی گیر در می آید. آخر کدام آدم عاقلی باور می کند فاروق پادشاه پرغرور و پرنخوت با فرستاده ای که می خواهند هر چه زودتر از شرش راحت شوند، انس بگیرد! به جمله نقراشی پاشا توجه فرمائید:

صبر کنید تا با اعلیحضرت قدری انس بگیرید!!

اما این سفیر از این بیدها نیست و سخت سمج است، او در خاطراتش از این مرحله چنین یاد می کند:

«روز ۲۵ نوامبر آقای نجیب سالم پاشا رئیس املاک خاصه و ناظر

مخصوص ملک را ملاقات کردم عکس‌های والا حضرت شهدخت شهناز را به ایشان دادم و استدعا کردم که آنها را حضور اعلیٰ حضرت ملک تقدیم کنند و باقی را حضور علیا حضرت ملکه فوزیه ضمناً عرض فدویت و احترام فدوی را تقدیم نماید.

سفیر شاد پس از ناامیدی از نقرشی پاشا سراغ یکی از دامادهای ملک فاروق «باچناغ شاه» شوهر فوقیه (خواهر ناتنی فوزیه و ملک فاروق) می‌رود و شانس خود را می‌آزماید:

شماره ۲۰۴۹ - ۹ آذر ۱۳۲۶

دفتر مخصوص شاهنشاهی

جناب فخری پاشا داماد مرحوم ملک فؤاد (شوهر پرنسس فوقیه که دختر ملک فؤاد است از همسر اولش مرحومه شیوه کار خانم) که تقریباً ۲۵ سال سفیر مصر در پاریس بود و فعلاً چند ماهی است به مصر آمده و متقاعد شده... به جناب محمود فخری پاشا از همان اوائل ورود بنده به قاهره پیوسته اظهار دوستی و محبت نموده و غیباً ابراز کمال علاقه به فدوی می‌کرده است به طوری که به تفصیل اظهارات ایشان عرض شد خود او صحبت را به موضوع علیا حضرت فوزیه و توقف طولانی‌شان در مصر کشانیده، اظهار داشت که نهایت افتخار من خواهد بود که اگر روزی سبب برقراری موجبات آشتی و سبب برطرف کردن سوء تفاهمات شده و باب آشتی بین دو خانواده سلطنتی را مفتوح سازم. مقداری با او صحبت کردم. می‌گفت این امر را پس از مراجعت علیا حضرت ملکه نازلی که تقریباً یک ماه دیگر انتظار می‌رود به قاهره تشریف بیاورند جداً اقدام خواهم کرد و امیدواری بسیار دارم که بتوانم این مشکل را حل و تصفیه نمایم. فدوی در ظرف این دو سه روز از ایشان دیدن خواهم کرد و ضمناً ایشان را به ناهاری دعوت خواهم کرد که این مذاکرات قدری ادامه بیابد بعد جریان را به عرض خواهم رسانید.

دکتر قاسم غنی

سفیر شاد که از برخورد اطرافیان ملک فاروق به تنگ آمده و از این که مرتباً تیرش به

سنگ می خورد نالان است درد دل خود را در قالب تلگرافی ناامید کننده برای تهران مخابره می کند:

شماره ۲۰۰۵ - ۱۷ آذر ۱۳۲۶

دفتر مخصوص شاهنشاهی

۳۰ آبان جریان پیش آمدها عرض شد. چهارم آذر تلگرافاً جریان مذاکرات آقای نجیب سالم پاشا رئیس املاک خاصه و ناظر خاص ملک و خانواده سلطنتی را نیز به عرض رسانید از آن به بعد خبری نرسیده فدوی هم صلاح در آن دانسته ام که چند روزی قضیه را مسکوت گذاشته تجدید مطلب ننمایم به اضافه با کمال تأسف روز بروز بیشتر می بینم که در اطراف ملک احدی نیست که شهادت آن را داشته باشد که آنچه خیر او و خانواده او است به عرضشان برساند و از عجائب این است که یک عده از آنها به خوبی مصلحت را می فهمند و کاملاً با من هم عقیده اند ولی از دائره احساسات خارج نمی شوند و شجاعت اخلاقی آن را ندارند آنچه را که خیر می شمرند به عرض برسانند و اصرار و ابرام کنند و از حق واقع دفاع نمایند همه به حفظ مقام بیشتر اهمیت می دهند و بی نهایت سعی دارند که بر خلاف میل و سلیقه ملک چیزی نگویند و تسلیم تمایلات ملک اند ولو بر ضرر شخص او و خانواده او و مملکت او باشد بعد جریان را به عرض خواهم رسانید.

دست خط تلگرافی شماره ۲۱۷۴ مورخه ۲۸ نوامبر ۱۹۴۷ زیارت گردید.

قاسم غنی

آب سرد

تلاش ها همه بی نتیجه و هر چه دربار ایران بیشتر اصرار می ورزد دربار مصر بیشتر مقاومت و بی اعتنائی نشان می دهد تا جایی که جواب آخر را به سفیر شاه دادند، اما ببینیم باز هم به تلاشش ادامه می دهد و اما جواب:

شماره ۲۱۰۳ - ۱۹ آذر ۱۳۲۶

دفتر مخصوص شاهنشاهی

به طوری که در طی گزارش تلگرافی شماره ۱۲ مورخه ۴ آذر ۱۳۲۶ به عرض رسانید آقای نجیب سالم پاشا رئیس املاک خاصه و ناظر مخصوص ملک و خانواده سلطنتی ابلاغ کرد که علیاحضرت ملکه فوزیه به وسیله او به فدوی امر فرموده‌اند به عرض پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برساند که ایشان در تصمیم خود دائر به عدم مراجعت باقی و تقاضا دارند که به نحو مسالمت‌آمیز امر به طلاق و تفریق فرمایند فدوی این پیغام را...

فدوی پاشا!!

فدوی پاشا واسطه بعدی شد. نجیب فدوی پاشا یکی از افراد مورد اطمینان دستگاه مصر که شاید کلامش تا اندازه‌ای برش و تأثیر داشت توسط سفیر شاه برانگیخته گشت تا بتواند ملاقاتی را صورت دهد و آخرین کلام سفیرشاه به گوش ملکه رنجیده برسد:

بدخواهان شما به شما بختند اگر مطالب مرا اصولاً قبول ندارید با دلیل رد کنید و اگر قبول دارید شجاعت اخلاقی داشته باشید شما بیائید و به من کمک و معاضدت کنید بلکه به یاری خداوند آنچه صلاح و خیر است و حکم عقل و وجدانم است به عمل آید. حاصل پس از آن که دو ساعت از هر دری صحبت شد.

نجیب سالم پاشا که کمال تأثر و هم فکری را نشان می‌داد با فدوی هم آواز شد و قول داد که باز بکوشد. در پایان صحبت گفتم: من به حکم وظیفه مکلفم که حضور علیاحضرت ملکه فوزیه شرفیاب شوم ایشان ملکه محبوب مملکت منند شخصاً از نظر یک نفر ایرانی وظیفه دارم شغلاً از نظر نمایندگی ایران در مصر می‌بایستی این وظیفه را به عمل آورم من تا به حال هیچ راهی نیافته‌ام که بتوانم لااقل احترام و ادبی را که مدیونم به مقام ایشان ابراز و تقدیم نمایم. به رئیس دربار عرض کردم از رئیس دفتر مخصوص ملک خواستم بالاخره در شرفیابی خصوصی از اعلیحضرت ملک فاروق طلبیدم و از خود شما جداً

خواستم شما بکوشید و ترتیبی بدهید که موجبات شرفیابی من تهیه شود و
استدعا کنید مرا مفتخر به شرفیابی بکنند.
قول داد که برود و در این زمینه کوشش کند.

عاقبت جوینده یا بنده بود...

در این مورد جزییات را از شخص سفیر می شنویم که با قلم دردآلودش درد دلش را
برای دربار می فرستد:

چهار روز قبل تلفن کرد که آیا هنوز در اراده خود یعنی میل به شرفیابی به
حضور علیاحضرت ملکه فوزیه باقی هستید و من ترتیب این کار را بدهم
جواب دادم البته ترتیب بدهید و چرا می بایستی تصور کنید که من تغییر عقیده
و میل داده باشم گفتم: مقصودم استمزاج بود قریباً استدعا می کنم وقتی معین
فرمایند که شرفیاب شوید پریروز یعنی روز ۱۶ آذر خبر داد که فردا (یعنی
دیروز ۱۷ آذر) ساعت یک بعدازظهر علیاحضرت ملکه فوزیه در کاخ قبه فدوی
را برای تشریف خواهند پذیرفت.

دیروز ۱۷ آذر ساعت یک بعدازظهر در کاخ قبه حاضر شدم نجیب سالم
پاشا هم همان ساعت به کاخ رسید بلافاصله فدوی را هدایت کرد در مدخل
سالن دو نفر از خانم های مصاحبین علیاحضرت یکی ناهید رشاد (خانم دکتر
رشاد) و دیگر خانم مسنی که نشناختم راهنمایی کردند و خانم رشاد حضور
فدوی را احضار کرد.

با اعتراف به اینکه اطناب و تفصیل ممکن است ملالت آور و خسته کننده
باشد با وجود این از نظر اینکه خود تشریح مفصلی و بیان جزئیات ممکن
است غیرمستقیم موضوع را بیشتر و بهتر روشن کند و افق مذاکرات را مجسم
سازد و در یک امر خاصی که جنبه عواطفی و احساساتی آن بر برهان و منطق
می چربد و هدف سخن بیشتر قلب و عاطفه است تا تعمق و حساب سود و زیان

کم و کیفیت صحبت در خلال مطالعه جزئیات روشن گردد این است که مانند گزارش‌های گذشته جزئیات را به عرض می‌رساند.

علیاحضرت ملکه فوزیه با کمال مهربانی فدوی را پذیرفته و اجازه جلوس دادند و امر فرمودند قهوه آوردند و احوالپرسی فرمودند از اینکه مرحمت فرموده اجازه شرفیابی مرحمت فرموده و مفتخرم داشتند اظهار تشکر نموده عرض کردم: نهایت افتخار و مسرت را دارم که امروز به زیارتشان مفتخر شده‌ام اولاً سعادت و افتخاری شخصی برای فدوی که یکی از افراد مملکت ایران هستم که مملکتی که علیاحضرت ملکه محبوب آن هستند ثانیاً از این نظر که افتخار آن را دارم که مترجم احساسات عمیق محبت‌آمیز و علاقه مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در محضر مبارکشان باشم و هم چنین حامل پیام عشق و علاقه خاص دختر عزیزشان والاحضرت شهدخت شهناز هستم که در تهران چند مجلس افتخار و مسرت زیارتشان را داشتم و از جمله روز قبل از حرکت از تهران در محضر والاحضرت شهدخت شمس پهلوی زیارتشان کردم در حالی که آن طفل فرشته خصال می‌دانستند که روز بعد عازم مصر هستم یعنی مقر فعلی مادر عزیزشان و همچنین حامل احترام و تمنیات مخصوص عموم افراد دربار شاهنشاهی هستم که با کمال اشتیاق و بی‌صبری منتظر تشریف‌فرمائی علیاحضرت ملکه محبوب خود هستند.

در این زمینه که مسافرت علیاحضرت و توقف در مصر خیلی به طول انجامیده و اندک اندک همه را نگران ساخته شرحی عرض کردم و به عرض رسانیدم که در عین آنکه نمی‌دانم چه چیزی سبب این توقف طولانی شده این قدر می‌دانم که سوء تفاهمی پیدا شده است ولی این سوء تفاهم هرچه و از هر قبیل بوده باید از میان برود و صلح و آرامش در خانواده محترم شاهنشاهی برقرار شود و علیاحضرت با موافقت خود سامانی را به وجود آورند. ایشان کاملاً ساکت و صامت بودند و ثبناً یا اثباتاً هیچ فرمایشی فرمودند حتی از وجنات هم نمی‌شد استنباط کرد که تأثیر این عرایض تا چه درجه است بنده مجدداً شرحی از والاحضرت شهدخت شهناز و رفتار و کردارشان و هوش و

برازندگی شان و امثال آن که در طی شرفیابی ها مشاهده کرده بودم به عرضشان رسانیدم و از مکالمات ایشان با معلمه و پرستارشان در منزل تیمسار سپهبد یزدان پناه در سعدآباد و نیز در حضور والاحضرت شهدخت شمس به عرض رسانیدم و در این جا علیاحضرت تبسمی فرمودند و سؤال فرمودند: حالش خوب است عرض کردم: الحمدالله بسیار خوب و سلامت بودند ولی مراتب علاقه شان به علیاحضرت مادر عزیزشان و احساس دوری مادر و تذکر به یاد شما در هر قدم و هر لحظه بسیار مؤثر است. شنیدم مجموعه‌ئی ترتیب داده‌اند که عکس‌هائی که از علیاحضرت در جراید و مجلات تهران منتشر می‌شود جدا ساخته در آن مجموعه جمع می‌کنند طفل باهوشی است و در این سن، رشد فکری دختر ده‌ساله‌ئی را دارند و در عین همه توجهاتی که از ایشان می‌شود طبیعی است که یک نوع احساس غریبی می‌کنند علاقه به مادر طبیعی و فطری و امری خداداد است و هیچ پرستاری نمی‌تواند جای مادر را بگیرد باز علیاحضرت همان حال سکوت را داشته بالاخره پس از لحظه‌ئی سکوت فرمودند: من تصمیم گرفته‌ام که دیگر به ایران نروم و تصمیم خود را تغییر نخواهم داد عرض کردم هر تصمیمی همین که انسان معایب و محاسن آن را سنجید و آنها را با هم وزن کرد اگر قابل تغییر باشد به حکم عقل و مصلحت تغییر می‌دهد استدعایم این است که علیاحضرت به عرائض صادقانه بنده که جز خیر و مصلحت هیچ نیتی ندارم توجه بفرمایند و من خدا را به شهادت می‌طلبم که مطلقاً و ابداً هیچ منظوری جز خیر و صلاح ندارم علیاحضرت ملکه معظمه مملکت من ایران هستید و اعلیحضرت شاهنشاه پادشاه معظم آن فقط استدعایم این است که با قلب پاک خودتان دقیقاً توجه بفرمایید اگر ایرادی و اشکالی هم به عرائضم وارد باشد بفرمایید باید صحبت حلاجی شود علیاحضرت هم این قدر در این موضوع ساکت نباشید و هر چه به نظر مبارکشان می‌رسد بفرمایید. و بعد عرض کردم موضوع مورد صحبت از سه نظر مختلف که هر یک در مقام خود بسیار مهم است باید مورد مطالعه قرار گیرد... من استدعای بزرگم که مخصوصاً در آن اصرار دارم که کاملاً روشن باشد

این است که در این قسمت ذره‌نی شک و تردید نداشته باشید و اصل و اساس مهم همین است که اعلیحضرت به شما و سعادت شما و رضامندی شما از صمیم قلب علاقه‌مندند وقتی این را یقین بکنید و باور بفرمائید دیگر همه مسائل خود به خود حل می‌شود. استدعا دارم اگر در این باب فرمایشی دارید، بفرمائید.

فرمودند: نه! من اطمینان دارم که آنچه می‌گوئید درست است اعلیحضرت این احساسات را دارند ولی من احساساتم دیگر تغییر کرده است عرض کردم آخر چرا مگر چه چیز است علیاحضرت عاقلید فکر دارید آیا تمام این مقدمات کافی نیست که شما احساس خود را تغییر دهید تمام مردم دائماً نظر خود را...

حرف آخر فوزیه

باز فرمودند: نه من همه فکرها را کرده‌ام دیگر حالا دیر شده دیگر نمی‌توانم تصمیم خود را تغییر دهم و به عقیده خود باقی هستم شما به اعلیحضرت عرض کنید به طور مسالمت‌آمیز و دوستانه تفریق فرمایند اگر تفریق به طور دوستانه و مسالمت نباشد من ناگزیرم در این جا اقدامات کنم. عرض کردم ای کاش مقدر می‌شد که به جای این همه عرائض مفصلی که فدوی در این موضوع به عرض می‌رسانم فقط پنج دقیقه با اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ملاقات واقع می‌شد و من یقین دارم در آن صورت همان احساس قلب پاک خودتان در یک لحظه همه سوء تفاهمات گذشته را از میان می‌برد و سال‌های طولانی با سعادت و فیروزی و کامیاب با یکدیگر زندگی می‌کردید والا حضرت شهدخت شهنواز تحت رعایت و محبت مادرانه نشو و نما می‌کرد خداوند مقدر می‌فرمود که مادر ولیعهد آینده کشور باستانی ایران می‌شدید و شرحی در این زمینه یعنی آنچه لازمه عرض بود با یک دنیا صداقت و تأثر قلبی و صراحت به عرضشان رسانیدم و انتظار داشتم جواب بهتری بشنوم باز

همان قیافه آرام و ساکت و با همان لحن به طور یک آهنگی عبارت دائمی را تکرار فرمودند: نه احساس من تغییر یافته تصمیم گرفته شده و از شما می خواهم که به اعلیحضرت عرض کنید به طور مسالمت آمیز تفریق فرمایند وگرنه من اقدام خواهم کرد.

فدوی با نهایت تأثر خاطر به عرض رساندم علیاحضرت با کمال جسارت عرض و استدعا می کنم که چنین چیزی را از فدوی نخواهید زیرا در آن صورت به شخص شخیص شما و مصالح و حیثیات دو خانواده سلطنتی معظم در ادای وظیفه کوتاهی کرده ام من گناه و معصیت اخلاقی می شمارم داخل در ابلاغ ... این شرفیابی یک ساعت و بیست دقیقه تمام طول کشید و در تمام این مدت و در موقع مرخصی نهایت مرحمت و عنایت را فرمودند و تنها جمله تا اندازه ئی امیدبخش که شنیدم همان لحظه آخر بود که اقناع شدند و موافقت فرمودند که فعلاً ابلاغ تقاضا نکنم تا بعد.

دکتر غنی

نخستین خبر طلاق به ایران مخابره می شود.

تلگراف به دفتر مخصوص شاهنشاهی

- به طوری که در تلگراف ۱۶ به عرض رسید و علیاحضرت فوزیه و اعلیحضرت ملک در روز ملاقات اظهار می فرمودند در صورت رد تقاضای طلاق به شورای خاصی که برای این قبیل امورات است مراجعه خواهند کرد ولی حتی الامکان برای اینکه قضیه صورت محکمه که احتیاج به اقامه دلایل دارد و موجب سر و صدا می شود پیدا نکند می خواهند بلکه اعلیحضرت را راضی به طلاق نمایند این نظریه که اشاره فرموده اند کما فی السابق از قبول تقاضا امتناع شود کاملاً صحیح است شاید پس از یأس از طرف ما و در نظر گرفتن معایب مراجعه به شورا در رویه خود تغییر دهند. رونوشت نامه که اشاره فرموده اید با پست تقدیم می گردد.

۱۷-۲۹/۹/۱۳۲۶ دکتر غنی

فوزیه طلاق می خواهد، شاه قالی می فرستد!!

تلگراف از دفتر مخصوص شاهنشاهی (مورخه ۱۳۲۶/۱۰/۲۷)
عظماً به تلگراف شماره نوزده یک تخته قالی کار تبریز که طول آن سه متر و
هفتاد و یک سانتیمتر و عرض آن دو متر و هفتاد و نه سانتیمتر است فردا بیست
و هشتم دی ماه توسط هواپیمای ایران تور از تهران ارسال می شود قدغن
فرمائید مراقبت نموده و به محض ورود هواپیما قالی مزبور که در یک بسته لاک
و مهر شده به عنوان جناب عالی است فوراً از شعبه هواپیمائی ایران تور مطالبه و
تحویل بگیرید و به پیشگاه علیاحضرت فوزیه تقدیم دارید وصول امانت را
خواهشمند است تلگراف فرمائید.

۱۵۳۱ - رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، شکوه

شماره ۲۳۷۲ - ۱۳۲۶/۱۱/۱

دفتر مخصوص شاهنشاهی

یک تخته قالی کار تبریز که در تلگراف ۱۵۳۱ مورخه ۱۳۲۶/۱۰/۲۷ به آن
اشاره فرمودید دیروز بعد از ظهر از هواپیما تحویل گرفته شد فوراً به وسیله تلفن
از آقای محمد نجیب سالم پاشا ناظر خاصه ملکیه خواهش کردم که فردا
ساعت یازده به سفارت بیایند ملاقات کنیم.

امروز در سفارت قالی مذکور را به ایشان تسلیم خواهم کرد حضور مبارک
علیاحضرت ملکه فوزیه تقدیم نمایند جریان را بعد به عرض خواهد رسانید و
بسیار به موقع رسید زیرا پس فردا سوم بهمن و مطابق ۱۲ ربیع الاول عید
مولوی نبوی است.

قاسم غنی

خاندان سلطنتی مصر از آن همه سماجت شگفت زده شده و وقتی در برابر تقاضای
طلاق قالی پیشکش می شود جوابی بدینسان که می خوانیم داده می شود:

شماره ۲۳۷۳ - ۱۳۲۶/۱۱/۴

دفتر مخصوص شاهنشاهی

چهار روز قبل قالی کار تبریز که خصوصیات آن را در تلگراف ۱۵۳۱ اشاره فرموده بودند رسید ساعت یازده و نیم قالی را در سرای عابدین با نامه که سواد آن لطفاً تقدیم می شود به آقای نجیب سالم پاشا ناظر خاصه ملکیه و پیشکار مخصوص خانوادگی تسلیم نمودم که حضور علیاحضرت ملکه فوزیه تقدیم کنند.

روز دوم بهمن ساعت یازده نجیب سالم پاشا به سفارت آمده فدوی را ملاقات کرد و اظهار داشت که دیروز قالی را شخصاً به سرای قبه بردم اعلیحضرت ملک فاروق پیغامی داده اند که به شما ابلاغ کنم و پیغام این است که به عللی که می دانید علیاحضرت فوزیه نمی تواند این هدیه نفیس را قبول کنند ولی من شخصاً آن را قبول و نگاه می دارم در جواب گفتم البته من فرق زیادی بین علیاحضرت فوزیه و اعلیحضرت ملک فاروق برادر معظم شان نمی بینم هدیه ای است بمناسبت عید مولوی نبوی از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و والاحضرت شهدخت شهنواز پهلوی حضرت مبارک علیاحضرت ملکه فوزیه تقدیم شده است ولی چطور علیاحضرت امپراطوریس هدیه نمی را که عبارت از کار یدی مملکت خودشان و به مناسبت عید مبارک اسلامی از طرف همسر تاجدارشان یا دختر عزیزشان و یگانه فرزند ارجمندشان والاحضرت شهنواز رسیده نتوانسته اند قبول فرمایند من به قالی به خودی خود اهمیت نمی دهم ولی به روح محبت و عنایت و یادآوری و لطف و حسن نیتی که همراه آن است زیاد اهمیت می دهم و قیمت روحانی قائلم نجیب بعد از این مقدمات گفت که موضوع دقیق و بسیار مهمی که امروز در بین است موضوع علیاحضرت ملکه فوزیه است ایشان مصمم هستند که دیگر به ایران برنگردند و در این فکر جازم اند و تقاضایشان این است که طلاق و تفریق واقع

شود. (۱)

دکتر قاسم غنی در ملاقاتی با ناصر قشقایی ایل سالار ماجرا را این گونه شرح می‌دهد:

... صبحت خیلی زیاد شد تا بالاخره موضوع عروسی محمدرضا شاه

پیش آمد.

دکتر اظهار داشت:

- تصادف روزگار بر این بوده است که موقع خواستگاری شاه از فوزیه من

حضور داشته باشم، موقع عقدکنان و رفتن شاه [ولایتعهد] به مصر من باشم، و

موقع طلاق هم من سفیر ایران در مصر باشم. من سوال کردم علت طلاق را

نمی‌دانید چه بود؟ آیا اینکه گفتند از ایران وقتی حرکت کرده دلتنگ بوده است

راست است؟

دکتر اظهار داشت:

- البته این از اسرار است. خواهش می‌کنم به کسی نگوئید، تمام این مطالب

دروغ است. اولاً موقعی که حرکت کرد علتش این بود که فوزیه مبتلا به مالاریا

می‌شود، شاه هم زیاد نگران می‌گردد. اول قرار می‌شود برود به مازندران. شاه

هم دستورات لازم می‌دهد که قصرها را حاضرکنند ولی فوزیه نمی‌رود. بعد

قرار می‌شود که برود سعدآباد، آن را هم می‌گویند تفاوتی ندارد. شاه می‌فرماید:

هر جا میل داری، اروپا، امریکا، مصر، وسایل فراهم شود. جواب می‌دهد: مصر

که نمی‌خواهم بروم همین جا هستم. در گفتگو بوده‌اند که چه بکنند. اظهار

می‌دارد: بد نیست می‌روم به مصر دیدنی می‌کنم و برمی‌گردم. تدارک سفر را

۱- نامه : و آخرین نامه...

اعلیحضرتنا! هیچ انسانی از نازی‌های تندیر خیر ندارد. مشیت‌الهی بر این فرار گرفته که من احساس نمایم سعادت شما و خوشبختی من جز با جدائی تحقق پذیر نیست. مطمئنم که در این احساس شما نیز با من سهیم هستید. اراده خداوند چنین خواسته و با خواست خدا نمی‌توان جنگید. آرزو دارم پروردگار به شما آرامش و آسایش عنایت فرماید.

به نقل از مجله‌الائین، چاب فاعره ۱۹۵۲ - م

می بینند و ایشان می روند و مرتباً هم با شاه تلگراف داشته اند. یعنی هر روز. حتی یک روز شاه تلگراف نمی کند. فوزیه با نگرانی تلگراف می نماید که من زیاد نگرانم از حال خودت و بچه اطلاع بده. تا یک روز شاه تلگرافی به سپهبد یزدان پناه که با خانمش جزء ملتزمین فوزیه بوده است می نماید: چون کاری هست خود شما با اجازه علیاحضرت حرکت کنید و خانم تان هم همانجا باشد. هر وقت ملکه خواست بیاید تلگراف می کند فوراً مراجعت می نماید. آقای یزدان پناه می رود خدمت ملکه و تلگراف را نشان می دهد. ملکه هم قدری فکر می کند. می فرماید: من تا شانزده روز دیگر می روم طهران (تهران). دیگر شما لازم نیست بروید. بمانید با خود من می رویم.

به شاه تلگراف می کنند. شاه هم جواب می دهد:

بسیار خوب. خیلی بهتر. چهار روز بعد آقای علاء و خانمش و محسن خان

قراگزلو وارد مصر می شوند.

همان روز یا فردای آن روز. دو نامه می دهند به دست علیاحضرت فوزیه که ایشان بعد از خواندن این دو نامه بی اختیار بنای فریاد و ضحک و گریه را می گذارند هر چه می کنند آرام نمی شود. تا به علیاحضرت فاروق برادرش تلفن می کنند و خرامرش را می برد منزل خودش و از همان روز دستور می دهد که آقایان و خانمهایی که همراه ایشان به مصر آمده اند. حتی ملاقات ندارند و مرخص هستند که بروند به ایران. سؤال کردم: [ناصر قشقایى سؤال می کند]

آیا علت چه بوده و در آن دو نامه چه بوده معلوم هست؟

دکتر پس از فکر زیاد اظهار داشت:

آن دو نامه آنچه معلوم شد قطعاً به وسیله خانواده آقای علاء به مصر آورده شده و مخصوصاً آن نامه که به وسیله سفارت بوده. هر چه تحقیق شد که چه قسم آمده معلوم نشد. گفتند ملتفت نشدیم در حرف تاکت چه بود و آن یکی را هم اظهار داشتند. نفهمیدیم چه کسی داده است و رفته. من سؤال کردم به خانواده علاء چه ربط داشت؟ دکتر اظهار نمود خیلی واضح است. پس از آنکه یک شبی در حضور خود شاه و الاحضرت اشرف شمعدانی نقره را به طرف

سر فوزیه پرتاب کرد که اگر فوزیه رد نکرده بود یا سرش می شکست یا کور می شد، والا حضرت اشرف خواست نقشه خودش را عملی کند. بدین قسم که اول فوزیه را از دربار طرد کند و بعد هم اینکه ولا یتعهدی خودش را پابرجا کند. به خانم علاء وعده داد که دخترش را برای شاه خواهد گرفت و ملکه ایران می شود. خانم علاء هم خانم حقه بازی است فوراً باور کرد و این نامه را آورد. عرض کردم در این نامه ها چه بوده است؟ جواب داد که در هر دو نامه فوزیه را تهدید کرده بودند که اگر به ایران آمدی به وسیله زهر تو را خواهند کشت و مسمومت می کنند. و از این قبیل چیزها و امضاء هم خیرخواه شما بوده.

دکتر چنین اظهار داشت:

وقتی این وقایع رخ داد شاه به آمریکا تلگرافی به من کرد که بروید به مصر برای سفارت. جواب دادم به واسطه حادثه اتومبیل که پام شکسته، تا سه ماه نمی توانم حرکت کنم. جواب آمد که معالجه را ادامه دهید. هر وقت بهبودی حاصل شد خبر دهید. بعد از سه ماه شاه تلگرافی کرده بود که برای مصر حرکت کنید. جواب دادم اطاعت می شود. فردا تلگرافی رسید اول بیاید ایران ملاقاتی بشود بعد بروید. وقتی رفتم به ایران، شاه اصرار داشت برای مراجعت علیاحضرت فوزیه و شرحی هم به پادشاه مصر نوشتند و قید کردند که دکتر غنی از طرف من هر نوع اختیار دارد. من هم رفتم مصر، با پادشاه ملاقات کردم. با محمدعلی ولیعهد، با پدرزن ملک فاروق و اشخاص مؤثر را دیدم و همه قول همراهی دادند که در برگشتن فوزیه کمک کنند. جلسه می کنند و همگی و شاه [مصر] به فوزیه می گویند: باید بروی. آن وقت شروع به گریه و فریاد می کند و [چون] می بیند خیلی اصرار می کنند اظهار می دارد: بسیار خوب، من می روم ولی من را خواهند کشت. آنها هم وقتی از قضایا مطلع می شوند دیگر اصرار نمی کنند. این شد که گفتند نمی شود و شاه طلاق داد. من می توانستم مطابق آن وکالت که داشتم طلاق بدهم ولی دیدم اگر در مصر طلاق داده شود، همه دنیا خواهند گفت که طلاق گرفتند. من نخواستم این حرف زده شود.

عاقبت فوزیه، فرمانده عالی سوپر کماندو!

بعد از اجرای حکم طلاق و تشریفات نه چندان طولانی هر یک از طرفین، زن و شوهر به راه خود می‌روند. شاه پس از سالهائی که به مجرد زندگی می‌کند با ثریا اسفندیاری بختیاری ازدواج می‌کند که آن را با هم ورق می‌زنیم. اما فوزیه جهت فراموشی آن دوران تلخ ابتدا دست به چند سفر می‌زند و سپس وارد دنیایی می‌شود که دانستن آن جالب و خواندنی است:

... در همان اوان که فوزیه طلاق گرفت، مصادف با نبرد فلسطین - اسرائیل شد. بین سربازان اسرائیلی زنان مسلح هم به چشم می‌خوردند، از این روزنان و دختران مصری هم داوطلب شدند دوش به دوش مردان، اسلحه به دست گیرند و دلیرانه نبرد کنند. در میان این داوطلبان یک نام بیش از همه جلب توجه می‌کرد

فوزیه!! شاهزاده مصر داوطلب سربازی...

مجلات مصری تصاویر و تفاسیر زیادی در این مورد نوشتند که فوزیه به جبهه می‌رود. فوزیه در لباس سربازی تفنگ بر دوش در پشت و روی جلد بسیاری از مجلات عربی زبان خودنمایی کرد! زن نازپرورده دربار از جبهه‌ها سر درآورد:

...ملکه فوزیه برای سفر به جبهه فلسطین و اداره امور بخش پرستاری آسیب‌دیدگان و مجروحین میدان جنگ رغبت و میل شدید خود را اظهار فرموده‌اند، ولی ایشان برای رعایت صحت و حالت مزاجی خود تنها با پرداختن به امور پرستاری و مواظبت و سرپرستی بانوانی که برای پرستاری مجروحین به جبهه می‌روند، بسنده نموده‌اند.

قرار شد به تمام بانوانی که برای پرستاری مجروحین جنگ ثبت‌نام کرده‌اند درجات نظامی اعطا گردد. از همین رو به علیاحضرت فوزیه فرمانده عالی سوپرکماندو دادند.^(۱) این حرکت خوراک روزنامه‌های سوژده‌ساز شد و هر یک به نوعی تصویر فوزیه را با

۱- مجلة المصور، جاب فاهره شماره ۱۲۳۴، سال ۱۹۴۸ - م. (برابر با ۱۳۲۷ - خ)

آب و تاب ترسیم و منعکس نمود. مقالات زیادی هم از زبان و در توصیف وی صفحات را سیاه کرد که به عنوان نمونه می‌خوانیم.

- ملکه فوزیه اعلام فرموده‌اند می‌خواهند بسان سربازی ساده دوش به

دوش برادران مصری خود در جبهه‌ها برزنند.

ملکه فوزیه تدارکات پرستاری زنان و دوشیزگان پرستاری مصری را به عهده دارند که در بنگاه خیریه محمدعلی عضویت دارند، ایشان دستور فرمودند لباس‌های متحدالشکل جهت این دسته از بانوان دوخته شود خود ملکه هم از لباس کاکی استفاده می‌کنند.

شایان ذکر است که تذکر دهیم شاهزاده خانم فائزه خواهر کوچک ملکه فوزیه هم که

سرپرستی جمعیت جدیدی را به عهده دارند، به جبهه بپیوندند.^(۱)

و سرانجام، خانه نو...

پس از جدائی فوزیه از شاه، بیوه فوزیه با یدک کشیدن همان کلمه بیوه، عنوانش نیز تغییر یافت، واژه ملکه به امیره تبدیل گشت ولی خیلی زود پیشوند بیوه از جلو اسم فوزیه زدوده گشت چون روز ششم فروردین سال ۱۳۲۸ روزنامه اخبار الیوم خبر داغی در صفحه اول خود درج کرد، بدین مضمون:

امیره فوزیه با اسماعیل شیرین بیگ^(۲) ازدواج می‌کند.

مراسم عروسی خیلی ساده در قصر قبه برگزار گردید.

فوزیه بعد از سقوط برادرش به سوئیس رفت و در آن جا به زندگی ساده ادامه داد...

۱- مجله آخرالساعة. چاپ قاهره. سال ۱۹۲۸ - م

۲- اسماعیل شیرین بیگ، پسر سیهبد فریق حسین رمزی پاشا از مقامات بلندپایه مصر بود. فوزیه صاحب دختری به نام نادیه شد که برخلاف سنت آن اسم، با ف شروع نمی‌شد. پس از او دختر دیگری هم به جمع دختران فوزیه اضافه شد...

جالب است بدانیم جریان خواهر فاروق به همان جا تمام نشد سرنوشت مشابهی به انتظار خاندان سلطنتی مصر بود که در فساد و غفلت غرق بودند برای آن که راه اغراق نپیموده باشیم. نگاهی به مطالب آن زمان که در مورد خاندان فاروق در دنیا منعکس شده نگاهی می‌افکنیم و دفتر را با این مطالب عبرت تاریخ، می‌بندیم:

Reza.Golshahan.com



نوزده با شوهر در مس اسمعیل سیرتس بینک. اما اسودگی و پیری در چهره نوزده بخوبی مشهود است.

شکل نوزادیکه در نعل هوزیه است از شوهر در مس می باشد.